

درآمدی بر ادبیات نمایشی

ادبیات نمایشی گونه‌ای از ادبیات است که در قالب نمایش بر روی صحنه می‌آید. این گونه‌ی ادبیات پیش‌تر در یونان باستان و روم رواج داشته است.

موضوع اصلی ادبیات نمایشی پیوند انسان با زندگی و طبیعت و طیفی اساسی آن تحلیل روحیات انسان و نحوه‌ی برخورد او با حوادث زندگی است.

ادبیات نمایشی در غرب به‌ترتیبی کمدی و درام تقسیم می‌شود. تراژدی تصویر ناکامی اشخاص برجسته است؛ کمدی تحقیر عیوب و زلیلت‌های اخلاقی است به‌گونه‌ای که مایه‌ی خنده باشد و درام کوششی است برای نشان دادن شکل عادی زندگی با همه‌ی تضادها و تقاضای آن.

در دن مایه و محتوا می‌نمایش نامد نامکن است دینی، ملی، سیاسی و اجتماعی باشد نمایش نامد نامواره و طول تاریخ باعث ایجاد حرکت‌های دینی در میان مردم می‌شده و نگاه بسیار تاثیرگذار بوده‌اند.

در ایران سابقه‌ی نمایش به‌شیوه‌ی امروزی به‌صدسال نمی‌رسد اما تئاتر شبیه‌خوانی که نوعی بنفرونی و نمایش مذهبی به‌شمار می‌رود، نمونه‌ای از ادبیات نمایشی به‌شیوه‌ی ایرانی است که از دیرباز در نمایش شهیدان کربلا و اهل بیت ابرامی شده است. علاوه بر این، نمایش روحانی، سیاه‌بازی و... جلوه‌های دیگری از ادبیات نمایشی در میان مردم بوده است.

میر علم دار

واقعی عظیم عاشورا ابعادی چنان گسترده دارد که هر چه قرن دست از آن سخن می گویند، بنور مجسم می توان در باره ی آن نوشت و گوشه های دیگری از ایشان شجاعت و جوان مردی را آشکار ساخت.

مردم ایران بر ساله به پاس این دلاوری و فداکاری با برپایی مراسم تعزیه، یاد آن بزرگان را گرامی می دارند. تعزیه از قرن های اول و دوم اسلامی در میان مردم ایران رایج بوده است اما از زمان آل بویه به صورت رسمی شکل آیین و تشییعات خاص به خود گرفت و در دوره ی صفویه به رونق و جلال آن افزوده شد و با جلوه های از نمایش های محلی و موسیقی در هم آمیخت و صورتی اصیل و بصری به خود گرفت بقتنی است که معمولاً در حسین ابراهیم تعزیه دستخوش تغییر و تحول می شد و تغییرات وزنی و حتی ضعف های زبانی در آن راه می یافت.

یکی از زیباترین و ماندگارترین حماسه های صحرائی کربلا داستان وفاداری و جوان مردی ابوالفضل العباس، قمر بنی هاشم است که همه ی نوده ها و وعده های قدرت حاکم را به هیچ شرم و بهر ابراهیم بزرگوارش، سیدالشهدا، تنگ بیعت با حکومت غاصب تزویرگر را نپذیرفت و به دفاع از جبهه ی حق، جانانه کمر بر میان بست.

بخشی از مضمون تعزیه ی حضرت عباس را در این جا با هم می خوانیم:

نقطه ی اوج ابراهیم تعزیه ی عباس آن جا است که سکنه، دختر کوچک امام حسین را به جنت و جوی آب این بود آن سوی رود و به همه بتوسل می شود و اما از هیچ کس کاری ساخته نیست.

سکنه [بسمت عباس می رود]

ای عم، به فدات جسم زارم من طاقت تشنگی ندارم

بنسکر که خزین و دل کبابم بی تاب ز بهر قطره آہم
 رحمی بہ صغیری من زار غیر از تو بند مرا پرستار

عباسؑ

ای سکنہ بردی از جانم قرار و تاب را غیر شکست این دم کجا دارم سراغ آب را
 من نذارم آب جز اشکت دو عین اندر این دشت ای گل باغ حسین
 امام [کہ بی طاقتی گو دک را می بندیک شکست خشکیده بہ عباس می دہد و خطاب بہ او]
 ای میر علم دار من و نور دو چشمان ای قوت بازوی من و بہترم از جان
 بردار کی شکست و روان شوموی میدان

عباس [بہ اردو کادہ دشمن می رود و خطاب بہ ابن سعد]

یا ابن سعد شتات شاعر لوای* ستم بر تو شد اتوار
 چنین گفت فرزند خیر الانام* حسین. آن شہنشاہ والامقام
 بہ زعم شما کہ چہ این پر کنہاہ نمودہ است طومار عہدیان سیاہ
 چہ تقصیر دارند طفلان من کہ در پای آب روان جان دہند

ابن سعد

خطاب من بہ تو عباس، ای دیر جان برو کج بہ حسین، آن امام تشنہ لبان
 اگر کہ آب بگیرد تمام روی جان نمی دہم بہ شما غیر ناوک بزبان

مگر کنی به جهان. بیست یزید قبول
 دهم آب به طفلان تو در این میدان
 عباس [برمی کرد و در نزدیکی خیمه نامی ایستاد.]

یارب چه کنم؟ من زنجالت چه بگویم
 رفتم به لب آب بود حشاک کلیم
 یارب به برادر به چسان عرض نمایم
 کلیم چه به آن شاه؟ بود لال زبانه

امام

غم مخور عباس. ای نور بصر
 ای برادر جان. سپدایی دیده تر
 داد من گیرد خندای عالین
 تو مکش جانان خجالت از حسین
 در این جنگام بر در برادرم می گیرند که بصف باطل محکمند.

امام [خطاب به عباس]

برادر. وقت آن شد برود در خون غوطه و کردیم
 به فردوس برین زمین دشت ماهون هم سحر کردیم
 ز تیغ تیز خون ریز جود و فرقی کافر
 ز جور دشمنان در خاک و خون بی دست مسر کردیم
 دوبرادر سلاح رزم می پوشند و قرار می گذارند پشت بر پشت هم بصف دشمنان جلد بزنند و مراقب باشند که دشمن
 میان آنان جدایی نکنند.

امام [خطاب به عباس]

ای تو غم خوار و سپدار رشید
 ای که چون تو دیده ای انجم ندید
 موم قربان شدن تاخیر شد
 صبر توانم. شهادت دیر شد

ای برادر جان، علم کن استوار در پس پشت برادر، مردوار
 چون علم گردد، لوای شبابی ام کنن به میدان بلا برای ام
 دست و تیغ از خون دشمن زنگ کنن پشت بر پشت برادر جنگ کنن

عباس ن

جدا از تو نکردم من، اگر جان در بدن دارم اگر جان رافه کردم، زبی طالع که من دارم

امام ن

زمن چون در افتادی، توجه پس به یوم کنن زشکر شهبرون دست خیمه بست و جویم کنن

عباس ن

چون از تو من کردم جدا، بشیر نه بر این خان این صخره را بر جم بزن، شاید مرا پیدا کنی
 شاید چو گردی بست و جویابی مراد خاک و چون یکت نخله بر بالین من، از رحمت ناوا کنی

امام و عباس [با یک دیگر می خوانند]

بگذار تا ما بگیریم چون ابر در بشاران کز سنگ ناله خیزد روز و دوع یاران،

امام و عباس [سوار بر اسب به سوی دشمن می تازند و خطاب به مخالفان می خوانند.]

امام ایا فرقی فراع از سنگ و نام

عباس نناید بر کفر، اسلام نام

امام من، ای قوم، فسرزند پیغمبرم

عباس حسین است آقا و من نوکره

امام زکشتن جوی نیست پروای من

عباس شصت بود ارث آبای من

امام و عباس [در حالی که حمل می کنند]

یا مغر العجایب، یا والی الولی ای باب تاج دار من، ای مرتضی علی

شمر [براسان نزد ابن سعد آمده و خطاب به او]

الامان، ای ابن سعد پر خفا محش کبری عیان شد بر ملا

عازم خلعت شدند از جانبین مطلع نوین، عباس و حسین

ایمیر جهان الحذر، الحذر ز عباس، شیر ثریان، الحذر

برس دادشگر که از دست رفت سیه شد جهان، الحذر، الحذر

ابن سعد [خطاب به شکر]

سپاه کیسند، دگر باره کیندور تازید میان این دو برادر جدایی اندازید

[نقش می شوم دشمن علی می شود و میان دو برادر جدایی می افتد. عباس در حالی که در فرات بستی پراز آب کرده

آب نوشد تا کمان آب رامی ریزد و ...]

به دریا پانهاد و خشک لب بیرون شد از دریا مرقت بین جوان مردی مگر غیرت تماشاکن

عباس به جست و جوی امام به خمیده برمی گردد اما او را نمی یابد و چون امام به خمیده گاه می آید، عباس به میدان رفته است
 و زمانی که عباس با دست بریده به خمیده گاه می آید، امام به جست و جوی عباس به قلب سپاه رفته، بی آن که این دو برادر،
 بهم دیگر را بینند. اوج فاجعه زمانی است که دو برادر در میانه می میدان بهم دیگر را می بینند و عباس در حالی که غرقه در خون
 است، در وسط میدان بر زمین افتاده.

امام به بالین برادری شتابد. سر او را به دامن می گیرد و خونابه از چهره اش پاک می کند و می گوید: طَبَّال آهنگت
 عزارا باشدت می نوازد].

بافحص و تصرف از کتاب: تعزیه و تعزیه خوانی.

توضیحات:

۱. نمایش روحوضی یا تخت حوضی، که شکل اجرایی آن متعلق به دوره ی قاجاریه است از نظر سادگی
 زبان و صورت اجرایی شباهت زیادی به تعزیه دارد با دو تفاوت: ۱- زبان نمایش روحوضی عموماً نثر است و نظم
 گاه گاه پدیدار می شود برعکس تعزیه که زبان آن اغلب شعرگونه است ۲- نمایش روحوضی عموماً دارای مایه های
 فکاهی است و از مطایبه و طنز و طعنه و به طور کلی انتقاد اجتماعی سرشار است.

خودآزمایی:

۱. در تعزیه چهره های منفی و مخالف در وصف امام و یاران، تعبیرها و توصیفات مثبتی دارند دو نمونه
 را در متن بیابید.
۲. تناثر و تعزیه چه فرقی با هم دارند؟
۳. در منطقه ی شما چه نوع تعزیه هایی برپا می شود؟ نمونه ای از آن را در کلاس مطرح کنید.

آورده اند که ...

به روزگار خسرو، زنی پیش بزرجمهر آمد و از وی مسئله‌ای پرسید و در آن حال بزرجمهر سر آن سخن نداشت، گفت: «ای زن، این که تو همی پرسی، من ندانم.» این زن گفت: «پس تو که این ندانی، این نعمتِ خدایگانِ ما به چه چیز می خوری؟» بزرجمهر گفت: «بدان چیز که دانم، و بدان که ندانم، ملک مرا چیزی نمی دهد، ور باور نداری، بیا و از ملک بپرس تا خود بدانچه ندانم مرا چیزی همی دهد یا نه؟»

قابوس نامه